



۲۰۱۷/۰۲/۲۶



بصير صباح

چهره های تاریخی

تحقیق و نگارش بصیر صباح

قسمت دوازدهم

(۱۰)

و ختم

جلال الدین محمد بلخی، فرزانه فرزند بلخ



جلال الدین محمد بلخی رومی فرزند بهاء الدین الولد سلطان العلماء

تاریخ و محل تولد

۶ ربیع الاول ۶۰۴

بلخ افغانستان



آثار مولانای بلخ

آثار مولانا را به دو قسمت (منظوم و منثور) می توان تقسیم کرد.

آثار منظوم:

- **مثنوی:** کتابی است تعلیمی و درسی در زمینه عرفان و اصول تصوف و اخلاق و معارف و مولانا بیشتر به خاطر همین کتاب معروف شده. مثنوی از همان آغاز تألیف در مجالس رقص و سماع خوانده می شد و حتی در دوران حیات مولانا طبقه ای به نام مثنوی خوانان پدید آمدند که مثنوی را با صوتی دلکش می خواندند. به مناسبت ذکر نی ۱۸ بیت نخست مثنوی را نی نامه گفته اند. نی نامه حاوی تمام معانی و مقاصد مندرج در شش دفتر است به عبارتی همه شش دفتر مثنوی شرحی است بر این ۱۸ بیت.

- **غزلیات:** این بخش از آثار مولانا به کلیات یا دیوان شمس معروف گشته، زیرا مولانا در پایان و مقطع بیشتر آنها به جای ذکر نام یا تخلص خود به نام شمس تبریزی تخلص کرده. به احصای نیکلسن مجموعه غزلیات مولانا حدود ۲۵۰۰ غزل است.

- **رباعیات:** معانی و مضامین عرفانی و معنوی در این رباعی ها دیده می شود که با روش فکر و عبارت بندی مولانا مناسبت تمام دارد ولی روی هم رفته رباعیات به پایه غزلیات و مثنوی نمی رسد و متضمن ۱۶۵۹ رباعی است.

آثار منشور:

- **فیه ما فیه:** این کتاب مجموعه تقریرات مولانا است که در مجالس خود بیان کرده و پسر او بهاء الدین یا یکی دیگر از مریدان یادداشت کرده. فیه ما فیه در موارد کثیر با مثنوی مشابهت دارد منتهی نسبت به مثنوی مفهوم تر و روشن تر است زیرا این اثر نثر است و کنایات شعری را ندارد.

- **مکاتیب:** این اثر به نثر است و مشتمل بر نامه ها و مکتوبات مولانا به معاصرین خود.

- **مجالس سبعه:** و آن عبارتست از مجموعه مواعظ و مجالس مولانا یعنی سخنانی که به وجه اندرز و به طریق تذکیر بر سر منبر بیان فرموده است.

مدتها بود جسم نحیف و خسته مولانا در کمند بیماری گرفتار شده بود اینکه سرانجام این آفتاب معنا رحلت فرمود. در آن روز پر سوز، سرما و یخبندان در قونیه بیداد می کرد و دانه های نرم و حریرین برف در فضا می رقصیدند و بر زمین می نشستند. سیل پر خروش مردم پیر و جوان، مسلمان و گبر، مسیحی و یهودی همگی در این ماتم شرکت داشتند. افلاکی می گوید: «بسی مستکبران و منکران که آن روز، زَنار بریدند و ایمان آوردند» و چهل شبانه روز این عزا و سوگ بر پا بود.

بعد چل روز سوی خانه شدند همه مشغول این فسانه شدند

روز و شب بود گفتشان همه این که شد آن گنج زیر خاک دفین

آری چنین بود زندگی مولانای ما، زندگی این خداوندگار بلخ و روم که برای وصول به عشق واقعی برای نیل به از خود رهایی در مقام فنا و بالاخره برای سیر تا ملاقات خدا که راه آن در فراسوی پله های حس و عقل و ادراک عادی انسانی است از زیر رواق های غرور انگیز مدرسه و از فراز منبری که در بالای آن آدمی آنچه را خود بدان تن در نمی دهد از دیگران مطالبه می کند، خیز برداشت و با حرکتی سریع و بی وقفه پله پله نردبان نورانی سلوک را یک نفس تا ملاقات خدا طی کرد. یک نفس اما در طول مدت یک عمر شست و هشت ساله که برای عمر تأریخ یک نفس هم نبود.

| | |
|---|---------------------------------------|
| پوشیده چون جان می روی اندر میان جان من | سرو خرامان منی ای رونق بستان من |
| چون می روی بی من مرو ای جان جان بی تن مرو | وز چشم من بیرون مشو ای مشعله تابان من |
| هفت آسمان را بر درم وز هفت دریا بگذرم | چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من |
| تا آمدی اندر برم شد کفر و ایمان چاکرم | ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من |
| بی پا و سرکردی مرا بیخواب و خور کردی مرا | در پیش یعقوب اندر آ ای یوسف کنعان من |
| از لطف تو چون جان شدم وز خویشتن پنهان شدم | ای هست تو پنهان شده در هستی پنهان من |
| گل جامه در از دست تو وی چشم نرگس مست تو | ای شاخه ها آبست تو وی باغ بی پایان من |
| یک لحظه داغم می کشی یک دم به باغم می کشی | پیش چراغم می کشی تا وا شود چشمان من |

ای جان پیش از جان ها وی کان پیش از کان ها
ای آن بیش از آن ها ای آن من ای آن من

*** **

چون منزل ما خاک نیست گر تن بریزد باک نیست
اندیشه ام افلاک نیست ای وصل تو کیوان من
بر یاد روی ماه من باشد فغان و آه من
بر بوی شاهنشاه من هر لحظه ای حیران من
ای جان چو ذره در هوا تا شد ز خورشیدت جدا
بی تو چرا باشد چرا ای اصل چارارکان من
ای شه صلاح الدین من ره دان من ره بین من
ای ای فارغ از تمکین من ای برتر از امکان من
هفت آسمان را بردرم وز هفت دریا بگذرم

*** **

مولانا متعلق به کدام سرزمین بود؟؟؟

سخنی است کوتاه و جان سوز. هشدار است پر از افسوس. آنچه که داشتیم و داریم لقمه چرب نمک سود سفره دیگران شده است. نامش، عرفانش، دیوانش و اصالتش به غارت رفته است. بیگانه نیست. دور نیست. می شناسی اش. می خوانی اش. می نامی اش. اما همه او نصیب آنان شده است. شاید ما برای او نقش «دوست بی پروا و صاحب خانه بی نوا» را داشته ایم و او از ما «ملول» گشته است. از «مولانا» سخن می گویم. او که عشق و عرفانش همه از جنس نور است و حکمت. او که از جنس نی و نجواست و در قمار عاشقانه ای، بی آن که بخواهد و بداند پیروز میدان است یا که نه، طریق «شمس» گرفت و تن را و روح را آزاد کرد. او دروغ نیست، بیگانه نیست. ما خود دوراش کرده ایم. بیگانه شناختیم و حالا غفلت های مداوم، چنان چشم بندهای تیره بر دیدگان مان گذاشته که در همسایگی ما، کسانی که او را با همه چیزش از آن خود کرده اند، اینجا و آنجا مجسمه اش را برافراشته و نامش را زیب محل و منار خویش ساخته اند. پس اینچنین ما خود، مولانا را از خود دور کرده و اجازه داده ایم تا بگیرند و ببرند. همانطور که تاریخ سرزمین ما را غضب نمودند، ناصر خسرو، زرتشت، نظامی گنجوی، خواجه عبدالله انصار، عبدالرحمن جامی، حکیم غزنوی، ابن سینای بلخی، فردوسی بزرگ، سید افغان، یعقوب لیث، ابو مسلم خراسانی، سلجوقیان ... را در تن پوشی غیر افغانی مطرح نموده صدها همایش و بزرگداشت برپا کنند. با وجودی که مسئولین ادارات فرهنگی اینها را می شنوند و می خوانند و انگشت افسوس بر زبان می کشند! اما چه سود. با هزاران دریغ و درد در کشور ما و در زادگاه این مردان بزرگ حرکتی دیده نمی شود که هویت از دست رفته را زنده کند. امید چندانی از حرکت های دولتی وجود ندارد که بتوانند کاری انجام بدهند، اگر قرار بود حرکتی می شد، هویت و مفاخر ما اینچنین از ریشه جدا نمی شد.

آیا امکان دارد از ادارات دولتی توقع داشت تا به جای صرف هزینه های بی مورد و گاه بیهوده به این مناسبت و آن مقاصد بی ارزش، در عوض با قلب مملو از صفا و صداقت فرهنگ ناب و اصیل گذشته ما را پاس بدارند؟ باید زندگی مفاخر افغان زمین را هدف گرفت، باید هویت افغانی را سرلوحه کار قرار داد و باید از ریشه های ما حفاظت کنیم، شاید این خواب زمستانی را پایانی باشد.

نه شرقییم، نه غربییم نه بییم، نه بحریم نه از کان طبیعیم، نه از افلاک گردانم
نه از خاکم، نه از آبم، نه از بادم، نه از آتش نه از عرشم، نه از فرشم، نه از گونم، نه از کانم
نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و صقسینم نه از ملک عراقینم نه از خاک خراسانم
نه از دنیی، نه از عقبی، نه از جنت، نه از دوزخ نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس رضوانم
مکانم لا مکان باشد، نشانم بی نشان باشد نه تن باشد، نه جان باشد، که من از جان جانانم

بهره از:

- شرح کامل فیه مافیہ - نوشته مولانا جلال الدین محمد بلخی - کریم زمانی.
- مولانا از دید پژوهشگران خارجی.
- مولانا و قرآن حوزه نیت.
- مقاله های نویسنده، آریایی، وطندار و اصالت.
- فرزانه بزرگ بلخ، رساله از نویسنده.
- باشگاه اندیشه، مولانا جلال الدین رومی.
- سایت مشاهیر و بیتوته.

پایان